چهره

قباله کهنه خراسان

● | رضا سلیمان نوری* | پژوهش در مسائل فرهنگی و تاریخی ایران‌زمین طی قرن اخیر به‌شدت مورد توجه قرار گرفته و زیرشاخه‌های متعدد علمی‌ای چون تهران‌شناسی، خراسان‌شناسی، اصفهان‌شناسی و ... را شامل شده است. نکته حائز اهمیت در این بین، گستردگی هرکدام از این علوم است، آنگونه که هرچه بیشتر در هرکدام ورود پیدا می کنیم، هنوز اول راه هستیم. با وجود این، بودن جزو نخستین اول راه باشندگان هم خود امتیازی است که کمتر کسی بدان دست می‌یابد. استاد عبدالحمید مولوی یکی از این نخستین‌ها محسوب می‌شود زیرا همه آنان که در حوزه خراسان آن هم نه خراسان کنونی بلکه خراسان بزرگ پژوهش می کنند او را پدر خراسان‌شناسی و خراسان‌پژوهی می‌دانند.

عبدالحمید دهم مهر ۱۲۸۶ خورشیدی در خانه میرزا علی‌محمد نجم‌التولیه، مستوفی مسجد گوهرشاد و منجم آستان قدس، به دنیا آمد. آموختن علوم قدیم و جدید را هم‌زمان آغاز کرد اما درگذشت ناگهانی پدر شرایط را برایش سخت کرد زیرا سرپرست خانواده‌ای ده‌نفره شده بود. درست در همین روزگار، تحت تربیت زاهد زمان شیخ حسنعلی نخودکی قرار گرفت و از این راه به درس شیخ مجتبی قزوینی و میرزا علی‌اکبر نوغانی راه پیدا کرد. این وضعیت ادامه داشت تا در اوایل دوره پهلوی، متولی وقت مسجد گوهرشاد او را معاون امور خدمات مسجد کرد. مهم‌ترین حادثه این دوران زندگی مولوی قیام مسجد گوهرشاد بود که در جریان آن به‌شدت زخمی شد و تنها به دلیل شناسایی از سوی مسئولان آستان قدس در بین اجساد قرار نگرفت و راهی بیمارستان شد.

مولوی پس از این ماجرا و اتمام دوران نقاهت به کار خود در مسجد گوهرشاد بازگشت و تا سال ۱۳۳۱ که به ریاست کتابخانه ملی ملک در تهران انتخاب شد، ضمن انجام فعالیت‌های رسمی و سرکشی املاک وقفی مسجد، به مکتوب کردن این اقدامات پرداخت که این نوشته‌ها جزو اسناد مسجد گوهرشاد محسوب می‌شوند. او در این دوران، بسیاری از موقوفات گمشده را بازشناسی و به تملک مسجد درآورد. مولوی در دوران حضور در کتابخانه ملک نیز این سنت را ادامه داد و برای تهیه فهرست کتابخانه اقدام کرد اما انتقال به مشهد با عنوان ریاست اداره املاک و مستغلات آستان قدس این حرکت را نیمه‌تمام گذاشت، منصبی که ۲۵ سال در آن باقی ماند و در این دوره، به عنوان یکی از برترین کارشناسان بصیر آستان قدس سفرهای زیادی برای سرکشی از املاک این مجموعه انجام داد و سندهای وقفی بسیاری را مطالعه کرد. او در این دوران در احیای املاک آستان قدس و نوسازی قنوات، بسیار کوشا بود و حدود ۴۰۶ رشته قنات را نوسازی کرد. همچنین تنظیم، انشا و تعیین سهام برخی وقف‌نامه‌های جدید را انجام داد و متون بسیاری از وقف نامه‌های فراموش‌شده را بازخوانی و املاک مرتبط با آن‌ها را شناسایی کرد.

عمده مطالعات مولوی که به زبان‌های عربی، ترکی و نیز تا اندازه‌ای فرانسه آشنایی داشت، با توجه به سفرهای متعددش، علاوه بر املاک و موقوفات آستان قدس، درباره اماکن باستانی خراسان، کاریزها، کاروان‌سراها، رباط‌ها و مزارات بود. برهمین اساس وی را «قباله کهنه خراسان» می‌خواندند. گواه این مدعا کتبی چون «فهرست موقوفات آستان قدس رضوی»، «آثار باستانی خراسان»، «دشت جام و آثار باستانی آن»، «نیشابور، پایگاه علوم اسلامی»، «آب‌های پنهانی کاریزهای خراسان» و «از قهستان تا جاجرم» است که به یادگار از او برجای مانده است.

او همچنین با توجه به دسترسی دائمش به منابع عمده خطی، در تاریخ رجال ایران نیز ید طولایی داشت و به‌اصطلاح رجالی بود. کتب خطی و مرقعات و عتیقه را خوب می‌شناخت تا حدی که باستان‌شناسان برای شناسایی ابنیه باستانی به او مراجعه می کردند و بعضی بناها مانند رباط شرف سرخس را او به ثبت رساند. مولوی همچنین تحقیقات گسترده‌ای درباره وضعیت قدمگاه نیشابور و اختلاف مکانی آن با مصلای امام رضا(ع) در ده‌سرخ داشت و توانست اشتباه بسیاری از مورخان در این زمینه را رد کند و یکی دیگر از توقف‌گاه‌های امام خوبی‌ها در سفر به مرو یعنی ده‌سرخ را رسمیت بخشد.

مولوی اهل ذکر و عبادت بود به نحوی که هرروز به حرم مطهر رضوی مشرف می‌شد. او به دلیل تبحر ویژه در تاریخ اسلام، سال‌های پایانی عمر را به دعوت مرحوم آیت‌الله‌العظمی میلانی(ره) علاوه بر فعالیت در آستان قدس به عنوان مدرس تاریخ اسلام مدرسه عالی حسینی فعالیت، و دانسته‌های خود را به مبلغان منتقل می کرد. همین تسلط ویژه او به تاریخ آستان قدس و علم رجال باعث شد در جریان توسعه حرم رضوی به سال ۱۳۵۴ یک‌تنه به مبارزه با تخریب آثار تاریخی و نابودی سنگ قبر علما و اعیان بپردازد، امری که به دلیل تمایل حکومت به انجام آن، بی‌ثمر ماند و او از ناراحتی در بستر افتاد، بستری که تا آخرین روز عمرش، یعنی ۲۷ مهر ۱۳۵۷ خورشیدی، از آن بلند نشد تا انتقال جسدش به دارالسرور برای خاکسپاری آخرین حضور وی در حرم مطهر پس از این ماجرا باشد. ●

*خراسان‌پژوه

درباره کارنامه پربار
عبدالحمید مولوی در خراسان‌شناسی

منبع اصیل آگاهی

● دکتر سلمان ساکت* | عبدالحمید مولوی را «پدر خراسان‌شناسی» لقب داده‌اند. او در آغاز به واسطه آموزش‌های پدر به فرهنگ و تاریخ و ادبیات علاقه‌مند شد و بعدها تحت آموزش‌های علمای مشهوری چون شیخ حسنعلی نخودکی، حاج شیخ مجتبی قزوینی و حاج علی‌اکبر نوغانی قرار گرفت و با علوم قدیم آشنا شد. او مدتی طولانی ریاست اداره املاک و مستغلات آستان قدس را بر عهده داشت و همین انگیزه مضاعفی بود برای او تا ضمن تحقیق درباره وقف‌نامه‌ها و اسناد آستان قدس، صدها قنات، کاروان‌سرا، مدرسه، بازار و غیره را که در وقف‌نامه‌ها از آن‌ها یاد شده بود، شناسایی کند. او بدین منظور سفرهای فراوانی کرد و بسیاری از آثار باستانی فراموش‌شده را برای نخستین بار شناسایی و معرفی کرد.

اشراف او بر اوقاف و املاک آستان قدس و تبحر او در نسخه‌شناسی و بازسازی اماکن متبرکه سبب شد تا او همواره یکی از ارکان تصمیم‌گیری در شوراها و هیئت‌های بررسی و بازرسی آستان قدس باشد و مسئولان و مدیران مختلف برای نظرها و پیشنهادهای او اهمیت ویژه‌ای قائل شوند.

او از بنیان‌گذاران و اعضای اصلی انجمن آثار ملی بود و چون به جغرافیای تاریخی خراسان و ابنیه و مشاهیر آن وقوف کامل داشت، در بازسازی ابنیه و آثار باستانی خراسان مورد مشورت قرار می‌گرفت تا آنجا که بسیاری از آن‌ها زیر نظر او بازسازی شد.

همکاری مولوی با انجمن آثار ملی خراسان به تدوین ۳ جلد «آثار باستانی خراسان» انجامید که جلد نخست آن شامل آثار و ابنیه تاریخی جام، نیشابور و سبزوار بود که در سال ۱۳۵۴ به چاپ رسید. جلد دوم در برگیرنده آثار و ابنیه جاجرم، جوین، بجنورد، شیروان، قوچان، درگز، کلات، سرخس، تایباد، خواف، زوزن، کاشمر، فردوس، طبس، قاین، بیرجند و گناباد بوده و جلد سوم به آثار باستانی مشهد اختصاص داشته که سوگمندانه هردو مفقود شده است. ویژگی ممتاز این آثار پژوهش‌های میدانی آن مرحوم است تا آنجا که خود یکایک ابنیه را دیده و شرح کرده بوده است.

از دیگر آثار مهم و ارزشمند زنده یاد مولوی «پیش‌نویس فهرست موقوفات آستان قدس» است که در ۷ دفتر به صورت تایپ‌شده موجود است و امروز اصلی‌ترین راهنمای پژوهشگران و اداره‌کنندگان امور اوقاف و املاک آستان قدس است.

او مقالات متعددی نیز درباره آثار فرهنگی و باستانی خراسان در نشریات مختلف به رشته تحریر درآورد که می‌توان آن‌ها را در ۴ گروه حرم مطهر رضوی، شهر مشهد، خراسان و مقالات پراکنده طبقه‌بندی کرد (حسینی، سید محسن، «مقدمه»، ابنیه و مشاهیر خراسان، ص. ۵)

زنده‌یاد مولوی درباره حرم رضوی ۳ مقاله مهم دارد که به‌ترتیب تاریخی عبارت‌اند از: «تاریخ بنای حرم» (نامه آستان قدس، ۱۳۴۴)، «کاشی‌های ازاره حرم مطهر رضوی» (نامه آستان قدس، ۱۳۵۰) و «آستان قدس رضوی» (دانشنامه ایران و اسلام، ۱۳۵۴).

او در این مقالات با برشمردن زمینه‌های تاریخی ولایتعهدی امام رضا(ع) و تشریح جغرافیای تاریخی سناباد و نوغان، چگونگی بنای حرم مطهر و آثار برجا مانده و تحولات آن را شرح کرده و به طور ویژه و اختصاصی تاریخچه کاشی‌های ازاره حرم رضوی را که بیش از ۸ سده سابقه تاریخی دارد، معرفی کرده است. همچنین مقاله ارزنده او در دانشنامه ایران و اسلام یکی از بهترین نوشته‌هایی است که به طور خلاصه پیشینه، سیر تطور، ساختار و تشکیلات آستان قدس را در بر دارد.

او همچنین شماری از آثار تاریخی و مهم مشهد را در قالب مقاله معرفی کرده است که عبارت‌اند از: مدرسه نواب، مسجد شاه یا مقبره امیر غیاث‌الدین ملک‌شاه و مزار خواجه ربیع بن خثیم. گذشته از اطلاعات گران‌سنگی که در این نوشته‌ها وجود دارد، حفظ و ثبت سابقه و بعضا کتیبه‌ها و اطلاعات معماری بناها اهمیت ویژه‌ای دارد، زیرا اغلب آن‌ها در تخریب‌ها یا بازسازی‌های کامل و بی‌قاعده از بین رفته‌اند و تنها منبع برای آگاهی از پیشینه آن‌ها همین مقالات است.

کارنامه عبدالحمید مولوی در حوزه خراسان‌شناسی البته پربارتر و پربرگ‌تر است. او در مقالات خود توس و جغرافیای تاریخی آن، بنای معروف به بقعه هارونیه، بندگلستان، چشمه‌سبز گلمکان، گورابه امیر ارغون‌آغا، مدفن نظام‌الملک کبروی در کدکن نیشابور، فرهادگرد و آثار تاریخی جوین و خواف و زوزن را معرفی کرده است.

کارنامه عبدالحمید مولوی در حوزه خراسان‌شناسی البته پربارتر و پربرگ‌تر است. او در مقالات خود توس و جغرافیای تاریخی آن، بنای معروف به بقعه هارونیه، بندگلستان، چشمه‌سبز گلمکان، گورابه امیر ارغون‌آغا، مدفن نظام‌الملک کبروی در کدکن نیشابور، فرهادگرد و آثار تاریخی جوین و خواف و زوزن را معرفی کرده است

محمدتقی مدرس رضوی، علی‌اکبر فیاض، سید علی مؤید ثابتی و محمود فرخ همکاری داشت. این گزارش بعدها از دست‌نوشته‌های زنده‌یاد مدرس رضوی پیدا شد و به کوشش پژوهنده ارجمند، جناب مهدی سیدی، با عنوان مشهد در آغاز قرن چهارده خورشیدی به چاپ رسید. به احتمال زیاد بسیاری از اطلاعات خاص این اثر مانند مدارس قدیمه مشهد، مسجد گوهرشاد و موقوفات آن و هر آنچه با آستان قدس رضوی پیوند می گیرد، به نوشته یا اشراف مرحوم مولوی باشد زیرا حضور مستمر و طولانی‌مدت او در آستان قدس رضوی و تسلط او بر اوقاف و املاک آستان قدس و نیز ابنیه باستانی و مشاهیر تاریخی مشهد، او را در این موارد ممتاز و متمایز می‌ساخت.

عبدالحمید مولوی کتابخانه‌ای درخور و قابل اعتنا داشت که وجود بیش از ۱۱۰۰ جلد نسخه خطی اعتبار و ارزش آن را دوچندان ساخته بود. او در اواخر عمر ۹۰۰ نسخه خطی را به کتابخانه دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه فردوسی فروخت و بعدها ۲۰۹ نسخه دیگر را اهدا کرد. جالب آنکه چندی پیش یکی از این نسخ، معروف به «مرقعات و منشآت به خط تعلیق خواجه اختیارالدین گنابادی»، مورخ ۹۶۵ ق. در فهرست آثار ملی به ثبت رسید که خود نشان‌دهنده ارزش و اعتبار نسخی است که او جمع‌آوری کرده بود. ●

*استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی و رئیس مرکز آثار مفاخر و اسناد دانشگاه فردوسی مشهد

گفت‌وگو با کوچک‌ترین فرزند زنده‌یاد عبدالحمید مولوی

طاقت نگاه کردن به خانه‌مان را ندارم

● کوچک‌زاده | اهالی محله سناباد سال‌های بین ۷۴ تا ۸۳ را فراموش نخواهند کرد. برادران مولوی، مجتبی و محمد، ۹ سال کامل، دنباله‌رو خرج‌دادن‌های پدر در روز عاشورا و روز شهادت امام(ع)، به اندازه ۲۰۰۰ تا ۳۰۰۰ نفر غذا می‌دادند. مجتبی مولوی که ۵۷ سال در این خانه زندگی کرده است تعریف می کند: یک روز قبل از شهادت امام(ع) یک ماشین سردخانه کله‌پاچه می‌آورد. کله‌پزها که تعدادشان به ۲۰ نفر می‌رسید، از ظهر شروع می کردند به پاک کردن کله‌پاچه‌ها و ۲۰ دیگ بار می‌گذاشتند. چندتا از این کله‌پزها بیماران برادرم، محمد، بودند و از تهران می‌آمدند. آن‌ها نذر کرده بودند در همه وفات‌ها رایگان آشپزی کنند. خلاصه کله‌ها تا ۴ صبح روز بعد می‌پخت و بین ۲۰۰۰ تا ۳۰۰۰ نفری که پشت در می‌ایستادند، تقسیم می‌شد.

پسران مولوی به رسم پدر کار جالب دیگری هم انجام می‌دادند. کوچک‌ترین فرزند خاندان مولوی تعریف می کند: پدرم در سفرهایش روستایی به نام «مند» نزدیک گناباد پیدا کرده بود که مرکز سفالگری بود. او برای برنامه‌های این‌چنینی از آنجا ظرف سفارش می‌داد. ما هم یک هفته به شهادت امام‌رضا(ع) و در همان ۹ سال ۲۰۰۰ تا ۳۰۰۰ کاسه سفالی سفارش می‌دادیم. بشقابی هم با نوشته «یاحسین» و «یاعلی» که برای گوشت کله‌پاچه بود، به یادگار به مردم می‌دادیم و دیگر پس نمی گرفتیم.

یک خواهر و ۵ برادر

زمانی که برادر بزرگم، محمد مولوی، دانشگاه تهران قبول می‌شود، پدرم به او می گوید: می‌خواهی طبابت کنی یا تجارت؟ می گوید: طبابت. پدرم می گوید: پس باید حال مردم را مراعات کنی. همین حرف باعث می‌شود او در همه زندگی‌اش یک بار هم از کسی حق ویزیت نگیرد. این‌ها را مجتبی مولوی می گوید و در ادامه به ترتیب سن، به معرفی برادران که ۳ نفر از آن‌ها فوت کرده‌اند و تنها خواهرش می‌پردازد: دکتر محمد مولوی، متخصص ارتوپد، بنیان‌گذار اورژانس ۱۱۵ بود. او و شرکایش بیمارستان پارس تهران را هم تأسیس کردند، بیمارستانی که در ایران ممتاز است. من پزشکی مثل برادرم ندیده‌ام، پزشکی که ۸ سال برای طبابت در جبهه حضور پیدا می کند و برای جراحی‌ها دست بیمار را در پرداخت پول باز می‌گذارد.

این شهروند ساکن محله سناباد ادامه می‌دهد: یک بار از او پرسیدم: از نگرفتن ویزیت چه احساسی داری؟ گفت: این خواسته پدر است. ضمن اینکه من همه دنیا را گشته‌ام. وقتی کمک می کنم بیماری از زمین بلند شود، آن‌قدر انرژی می گیرم که باعث می‌شود برای نفر بعدی بهتر کار کنم. حرف‌های مجتبی مولوی درباره بزرگ‌ترین برادرش تمام‌شدنی نیست: محمد یک بار هم اشتباه پزشکی نکرد. یک نفر هم زیر دستش فوت نکرد و امکان نداشت کسی را عمل کند و بعد طرف بیاید و بگوید مرا دکتر محمد مولوی عمل کرده است و اکنون مشکل دارم.

او سر حرف را می گیرد و می گوید: تحصیلات احمد مولوی دیپلم بود اما در کارخانه داروسازی، مدیر پخش، و همچون پدر، محفوظاتش عالی بود. دکتر علی مولوی در تهران زندگی می کرد. او دومین داروساز ایران بود. کارخانه داروسازی ثامن را در جاده قوچان راه انداخت و برای رسیدگی به آن، ۲۶ سال هفته‌ای ۲ روز به مشهد می‌آمد. خواهرم زهرا نوشین هم دیپلم داشت. دکتر مرتضی هم ارتوپد بود و همه زندگی‌اش را وقف کشورش کرد. او نیز کل ۸ سال جنگ را در جبهه گذراند و حتی همسر و فرزندانش را نیز به اهواز برد.

خاطره‌بازی‌های مجتبی مولوی در محله سناباد گذراندن عمر در محل‌های قدیمی و اصیل و سپری کردن آن همه ماجرا این می‌شود که بگوید: محله سناباد را خیلی دوست دارم. خیابان‌ها و کسبه را دوست دارم. اینجا همه مرا می‌شناسند و سلام و علیک با مغازه‌داران این راسته خیلی به من انرژی می‌دهد، گرچه هر وقت از کنار خیابان مولوی رد می‌شوم، طاقت نگاه‌کردن به خانه‌مان را ندارم. وی می گوید: می‌دانید؟ آن زمان دوستی‌ها عمیق بود. ما از رعایت سنت‌ها و احترام‌گذاشتن بد ندیدیم. من هرچه در زندگی به دست آورده‌ام و به خواسته‌های خود رسیده‌ام، از نگهداری همان افراد مسنی است که در خانه ما زندگی می کردند. ما آن‌ها را برکت خانه می‌دانستیم اما اکنون فرهنگ جامعه عوض شده است. در خیابان که راه می‌روم، سرم را پایین می‌اندازم تا حرف زدن عجیب‌وغریب جوانان و طرز پوشش آن‌ها به‌ویژه پسرها را نبینم. احساس خفگی می کنم از اینکه داریم فرهنگمان را از دست می‌دهیم. ●

به یاد آن‌ها که خاطره شدند

● | نجمه مولوی | خاطرات به دسته‌های نرگس و مریم می‌مانند که چون از اتاق خارجشان کنی، رایحه‌شان همچنان هوای اتاق را معطر نگاه می‌دارد. گویی همان گلدان گل است و همان بوی‌های مسحورکننده‌ای که به‌خوبی می‌شود بوییدشان، حتی زمانی که در آغوش خاک سکنی گزیده باشند. در این لحظه، به دخترک استخوانی و لاغرمردنی‌ای می‌اندیشم که چتری‌های سیاهش با هر قدم در حرکت باد توی صورتش تکان می‌خورد و به پستوی تاریکی که همیشه بوی رختخواب و صندوق چوبی و دیگ مسی می‌داد. دخترک را می‌بینیم که با دلهره می‌دود تا موی سیاه بافته‌اش را از چنگ کشیده شدن به دست بچه‌های خانه نجات دهد و چه جایی برای پنهان شدن، بهتر از پشت صندوق چوبی میخ‌نشان که حالا دیگر روی زلفی‌های قفلش رنگی نمانده است، و به کاج‌های سربه‌فلک کشیده که همیشه دیدن بالاترین شاخه‌شان به قیمت ولو شدنم از پشت روی زمین تمام می‌شد و میوه‌های قهوه‌ای شیاردارشان که نخودهای سیاهی بودند برای پیدا کردن از زیر علف‌های روییده در عمق باغچه‌ها زمانی که بزرگ‌ترها از قیل و قال کوچک‌ها به ستوه می‌آمدند و آن‌ها را می‌فرستادند تا پیدایشان کنند. اما برای رفتن به دورتر باید از گفته‌های پیرترها کمک بگیرم، از زمانی که یکی از چند خودرو موجود در مشهد گوشه‌ای از آن خانه پارک می‌شد و از اصطبلی که در آخرین بازدید از خانه، آخور غذای اسبش را حفظ کرده بود. گشت‌وگذار در خاطره‌ها هم انرژی‌بخش‌اند و هم اندوه‌بار. برای یادآوری بیشتر باید درخت زرشک ته باغ را دید و شاخه‌های خاردارش را، شمشادهای کوتاه و بلند دور باغچه‌ها را دید و سایه آن‌ها را توی حوض. کمی پیش‌تر، عکس خودت را وقتی به تماشای ماهی‌های قرمز سرگردان در آب نگاه می کنی، همان حوضی که منزلگاه همیشگی ماهی‌های قرمز بود. امروز نه از پستو نشانی هست و نه از دیگ‌های مسی. امروز فقط کاج‌ها هستند که سرفراز و زنده ایستاده‌اند. شاهدانی بر ازدست‌رفتگان آن خانه، برگ‌های سوزنی کاج اگر زبان داشتند، بر فروریختن خاطرات زنده که چون برگ‌های پاییزی از دفتر عمر جدا می‌شوند، مویه می کردند. شاید اگر روزی ریسمان خاطره‌ها پاره شود، برای این است که گره خورَد و به صاحبان آن نزدیک‌تر شویم. ●